



تحوالات گفتمانی و
فرهنگ مدرن، اصلی ترین
عامل تغییرات جمعیتی؛
حجت الاسلام والمسلمین
محمدرضا زبیبی نژاد



ستاد مردمی ایران جوان

حرکت مردمی گفتمانی فرهنگی افزایش جمعیت

مسئله‌ی نمای جوان برای کشور یک مسئله‌ی اساسی و مهم و تعیین کننده است. فرهنگ سازی در این مسئله مثل خیلی از مسائل دیگر اجتماعی، حرف اول را میزند؛ باید فرهنگ سازی بشود که متأسفانه امروز این فرهنگ سازی نیست، تعطیل است. **بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با**

اعضای همایش ملی تغییرات جمعیتی و نقش آن در تحولات مختلف جامعه ۹۲/۸/۶

این مسئله‌ی افزایش نسل و اینها جزو مباحث مهمی است که واقعاً همه‌ی مسئولین کشور - نه فقط مسئولین اداری - روحانیون، کسانی که منبرهای تبلیغی دارند، باید در جامعه درباره‌ی آن فرهنگ سازی کنند؛ از این حالتی که امروز وجود دارد - یک بچه، دو بچه - باید کشور را خارج کنند. رقم صد و پنجاه میلیون و دویست میلیون را اول امام گفتند - و درست هم هست - ما باید به آن رقمها برسیم. **بیانات رهبر معظم**

انقلاب در دیدار کارگزاران نظام ۹۱/۵/۳

بسته تبلیغی جمعیت ویژه طلاب علوم دینی، مبلغین و ائمه جماعات مساجد

شعبان المعظم سال ۱۴۳۵ هجری قمری

تحولات گفتمانی و فرهنگ مدرن، اصلی ترین عامل تغییرات جمعیتی؛ حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا زبیبی نژاد

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

آدرس دبیرخانه: مشهد مقدس، خیابان امام خمینی (ره)، بین ۴۸ و ۵۰، پلاک ۹۰۲، تلفن: ۸۵۵۸۰۱۴-۵۱۱

سامانه پیامک: ۳۰۰۳۳۰۰۱۳۹۲

پست الکترونیک: iranejavan@chmail.ir

پرسش: مسئله یا مسائل اصلی درباره جمعیت چیست؟

پاسخ: من^۱ این پرسش را به دو پرسش تبدیل می‌کنم: یکی اینکه وجه نگرانی ما از بحث جمعیت چیست؟ دوم اینکه موضوع بحث ما در تحولات جمعیتی چیست؟

در **بخش اول**، نگرانی فعلی آن است که تحولات جمعیتی چه برحسب عوامل و چه براساس پیامدهایش، ابعادی دارد که در نگاه اول دیده نمی‌شود. در حال حاضر، نگرانی‌ها بیشتر درباره پیری جمعیت و آثار اقتصادی آن است؛ اما پیامدهای کاهش جمعیت در حوزه‌های تربیتی، روانی و اجتماعی، و نیز عوامل گفتمانی تأثیرگذار جمعیت، چندان بررسی نشده است. بی‌شک، اگر مطالعاتی در این زمینه‌ها انجام شود، چه‌بسا نگرانی‌ها بیش از گذشته شود.

نکته نگران‌کننده دوم، این است که نهادهای رصدکننده جمعیت کشور، وظایف خود را به‌درستی انجام نداده‌اند. یعنی با اینکه از سال ۱۳۶۳ به بعد کاهش رشد جمعیت داشته‌ایم، و به‌ویژه در اوایل دهه هفتاد کاهش شدید رشد جمعیت خود را نشان داده است، پیش‌بینی وضعیت جمعیتی کشور در دهه هشتاد و نود از نظر جمعیتی، کار چندان مشکلی نبوده است؛ اما متأسفانه نهادهای رصدکننده، مطالعات آینده‌نگرانه خود را انجام نداده‌اند و در نتیجه با وضعیت فعلی مواجه شده‌ایم. متأسفانه پس از آنکه سازمان ملل سناریوهای خود را

درباره الگوهای جمعیتی ایران در آینده ارائه داد، نگرانی‌ها در جامعه برانگیخته شد، که این برای دستگاه‌های سیاست‌گذار و نهادهای کارشناسی رصدکننده جمعیت، باعث تأسف است.

مسئله سوم این است که نهادهای متکفل سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی جمعیت در کشور، در تصمیم‌گیری‌های خود دچار غفلت‌های علمی هستند و چه‌بسا هزینه‌های زیادی را بر کشور تحمیل کنند و افزون‌بر آن، نتیجه مطلوب را نیز به دست نیاورند. نگرانی ما این است که چون این سیاست‌ها و برنامه‌ها واقع‌بینانه نیست، بیش‌ازاینکه در تحولات جمعیتی تأثیر داشته باشد، هزینه‌های زیادی را بر مردم و بیت‌المال تحمیل کند و آثاری هم نداشته باشد.

مسئله چهارم این است که ما در تحلیل موضوع جمعیت، با دو نگاه متفاوت مواجهیم؛ نخست رویکرد مدرن که رویکردی وارداتی به مسئله جمعیت دارد و چه‌بسا نتواند در خدمت اهداف نظام جمهوری اسلامی قرار گیرد؛ نگرش دوم، یک نگاه عرفی ساده است که بدون اینکه یک ادبیات علمی برای موضوع داشته باشد، به‌دنبال آن است که مسئله را فهم، و مشکل را برطرف کند. هردو رویکرد نگران‌کننده هستند. این نگرانی باعث می‌شود تا نهادهای کارشناسی‌مان در حوزه جمعیت را به یک همفکری و هم‌اندیشی دعوت کنیم تا با یک نگاه عالمانه و بومی به موضوع جمعیت، زوایای مختلف این مسئله و برون‌داد علمی آن را بررسی کنند. اما پرسش دوم این است که مسئله اصلی ما در موضوع جمعیت چیست؟

یعنی چرا تحولات جمعیتی ایران باعث نگرانی ما شده است؟ آمارها نشان می‌دهد در دهه ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۵ که اولین مقطع ده‌ساله آمارسنجی در ایران است، رشد جمعیت ایران در حدود ۳/۱ درصد بوده است؛ دهه ۱۳۴۰ در ایران، مصادف با دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در کشورهای غربی است، که آنها سیاست‌های جمعیتی‌شان را در آن زمان اتخاذ کرده‌اند. نگرانی درباره انفجار جمعیت در این دهه باعث شده است که



کشورها سیاست کنترل جمعیت خود را به کشورهای مختلف پیشنهاد دهند. کشور ایران نیز که در آن مقطع زمانی، یعنی در سال ۱۳۴۵، کمتر از سی میلیون جمعیت داشته است، متأثر از پیشنهاد کشورهای اروپایی و نگرانی از تحولات جمعیتی در آینده، سیاست کنترل جمعیت را اتخاذ کرد. یک سال بعد در سال ۱۳۴۶، دولت برنامه تنظیم خانواده را اعلام، و سازمانی نیز به نام سازمان جمعیت و تنظیم خانواده تأسیس کرد. سال ۱۳۴۶ مصادف با تدوین برنامه توسعه عمرانی چهارم - از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ - بود که در این برنامه سیاست‌های کنترل جمعیت مورد توجه قرار گرفت.

در برنامه پنجم - از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ - نیز این سیاست استمرار پیدا کرده است. سیاست‌هایی که در آن زمان پیگیری می‌شد، بیشتر درباره تشویق به زادآوری کمتر، الگوی دو فرزند و ارائه خدمات پیشگیری به زنان، مانند قرص‌های ضدباروری بود که باعث شد در ده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۵۵ رشد جمعیت به ۲/۷ درصد برسد. تحلیل عرفی ما این است که کاهش رشد جمعیت در سال ۱۳۵۵، ناشی از سیاست‌های رژیم پهلوی در موضوع تنظیم خانواده بوده است؛ در حالی که می‌توان این مسئله را به گونه‌ای دیگر نیز تحلیل کرد؛ روشن است که جامعه آهسته به سمت مدرن شدن در حال حرکت است و تحولات شهرنشینی باعث کاهش تمایل به زادوولد می‌شود. در زمان انقلاب، از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۶۳ کشور ما با رشد جمعیت مواجه بوده است؛ گویا گفتمان انقلاب اسلامی خودش را بر گفتمان مدرنیسم و توسعه زمان پهلوی حاکم کرده است. آمار سال ۱۳۶۵ نشان می‌دهد که رشد ناخالص جمعیت ۳/۹ درصد است. چرا عبارت رشد ناخالص جمعیت را به کار می‌بریم؟ به این دلیل که در اوایل نیمه اول دهه ۱۳۶۰ دو اتفاق باعث مهاجرپذیری کشور ما شد؛ نخست بروز جنگ تحمیلی ایران و عراق که بسیاری از عراقی‌ها به ایران پناه آوردند؛ دوم جنگ در کشور افغانستان که باعث ورود مهاجران افغانی به کشور شد. تقریباً حدود ۱/۵ میلیون مهاجر از کشور افغانستان



داشته‌ایم که اگر این تعداد را از آمار جمعیت کم کنیم، رشد خالص ۳/۹ درصد نخواهد بود؛ بلکه حدود ۳/۲ درصد است. براساس آمارها، در سال ۱۳۶۵ جمعیت به‌صورت انفجاری رو به رشد است. در این شرایط، این نگرانی در دولت و دستگاه‌های کارشناسی شکل می‌گیرد که اگر این روند ادامه یابد، هر بیست سال یک‌مرتبه جمعیت ایران دوبرابر می‌شود؛ این بدان معناست که این رشد تساعدی، ما را تا پنجاه سال آینده با یک بحران جمعیتی مواجه می‌سازد. این مسئله موجب می‌شود که کارشناسان دولت با عالمان دینی گفت‌وگوهایی انجام دهند. البته عالمان دینی تا پیش از این شرایط با بحث کنترل جمعیت مخالف بودند؛ اما بعد از گزارش دولت به آنها، متقاعد شدند که اتخاذ سیاست‌های جمعیتی دربارهٔ کنترل جمعیت اشکالی ندارد.

امام خمینی(ره) می‌فرمایند موضوع قابل مطالعه است و به‌صراحت مطلبی را بیان نمی‌کنند. رئیس‌جمهور وقت نیز در آن زمان مطالبی را بیان، و به کارشناسان اعتماد می‌کند. کارشناسان نیز خطرهای افزایش جمعیت را یادآور می‌شوند و بدین ترتیب از سال ۱۳۶۷ وارد مرحلهٔ تدوین سیاست‌های جمعیتی می‌شویم.

برنامهٔ اول توسعه مربوط به سال ۱۳۶۸ به بعد است. در برنامهٔ اول توسعه، سیاست‌های جمعیتی با ادبیاتی صریح مطرح شده است. برای مثال، یک‌سری محرومیت‌ها را برای کسانی که علاقه‌مند به فرزند زیاد هستند، در نظر می‌گیرند؛ مانند اینکه خدمات بیمه به فرزند چهارم داده نشود. در چارچوب کلی سیاست‌های تحدید موالید در برنامهٔ اول توسعه، بیان شده است که میزان باروری زن از زمان بلوغ تا آغاز دوران یائسگی، هر زن به‌طور متوسط ۶/۴ فرزند به دنیا می‌آورد که تا سال ۹۰ باید به ۴ برسد. البته این موضوع نباید با بحث بُعد خانوار اشتباه شود؛ بُعد خانوار به‌معنای میزان جمعیت کشور تقسیم بر خانوارهای موجود در کشور است. برای مثال، در دههٔ ۱۳۶۰ بعد خانوار ۵/۱۱ است؛ یعنی هر خانوار ایرانی به‌طور متوسط ۵/۱۱ نفر است؛ اگر زن و شوهر زنده باشند، ۳/۱۱ درصد فرزند دارند. این مسئله غیر از آن موضوع مورد بحث ما، یعنی تعداد



باروری‌های کامل یک زن است. در بعد خانوار، جمعیت کشور را بر خانواده‌های بالفعل تقسیم می‌کنند؛ یعنی خانوارهایی که تازه شکل گرفته‌اند و یا مدتی از زندگی آنها می‌گذرد. اما در باروری کلی درمجموع برای یک زن در طول دوران باروری در سال ۶۵، به‌طور متوسط تعداد ۶/۴ فرزند در نظر گرفته‌اند. سیاست اعلام‌شده در اولین برنامه توسعه بعد از انقلاب این است که باید برنامه‌ها را به‌گونه‌ای تنظیم کنیم که این تعداد در پایان برنامه چهارم به چهار نفر برسد؛ یعنی در پایان چهار برنامه توسعه، به چهار نوزاد زنده در پایان دوران باروری دست یابیم. رشد خالص جمعیت نیز که سال ۱۳۶۵ در حدود ۳/۲ درصد بوده است، می‌بایست در پایان برنامه چهارم به ۲/۳ درصد می‌رسیده است. این هدف برنامه‌های توسعه برای بیست سال آینده کشور بوده است؛ اما نکته جالب توجه این است که در سال ۱۳۷۲ و حتی قبل از آن، به این هدف رسیده‌ایم. یعنی در اوایل برنامه توسعه و زودتر از زمان مورد انتظار به رشد ۲/۳ درصد رسیدیم.

تحلیلی نادرست درباره تحولات جمعیتی

در این زمینه یک تحلیل اشتباه وجود دارد و آن اینکه، عده‌ای می‌پندارند در آن زمان سیاست‌های دولتی باعث کاهش جمعیت شد؛ یعنی برنامه‌های توسعه باعث کاهش روند رشد جمعیت شد؛ در حالی که اطلاعات ما خلاف این را نشان می‌دهد. اطلاعات موجود نشان می‌دهد رشد جمعیت از سال ۱۳۶۳ به بعد روند کاهشی داشته است؛ یعنی حداکثر رشد جمعیت متعلق به سال ۱۳۶۳ است و بعد از آن رشد جمعیت روند کاهشی پیدا کرده است، نه سال ۱۳۶۵؛ این بدان معناست که پنج سال قبل از اینکه سیاست‌های جمعیتی را در برنامه‌های توسعه به کار ببریم، جمعیت روند کاهشی خود را شروع کرده بوده است.

اشتباه عده‌ای این است که می‌پندارند این توانمندی مسئولان دولتی است که توانسته‌اند با سیاست‌های کاهش جمعیت، در مدتی کوتاه آن را کنترل کنند؛ در حالی که این تفسیر غلط در آینده نیز ما را با مشکل مواجه



می‌سازد؛ زیرا برداشتمان این است که با تغییر این سیاست‌ها و تغییر جهت آن به سمت افزایش، جمعیت را افزایش می‌دهیم. به نظر می‌آید تحلیل درست‌تر این است که تا سال ۱۳۶۳ جنگ در مرزهای کشور وجود داشته است؛ اما از سال ۱۳۶۳ گستره جنگ، دیگر شهرهای کشور را نیز در بر می‌گیرد. در نتیجه، مشکلات اقتصادی و تورم شدید وارد زندگی مردم می‌شود و جنگ آثار خود را به تدریج در زندگی مردم نشان می‌دهد. افزون‌براین، مدرن شدن جامعه بعد از انقلاب، پس از یک توقف دو یا سه ساله شتاب پیدا کرده است و با سیاست‌گذاری‌های جمهوری اسلامی، جامعه هرچه بیشتر به سمت مدرن شدن حرکت کرده و این فرایند به کاهش رشد جمعیت کمک کرده است.

در برنامه توسعه کشور، برخی بندهای مربوط به سیاست‌های جمعیتی جالب است. کارشناسان برای تحقق اهداف جمعیتی، بالا بردن سطح سواد و دانش عمومی افراد جامعه، به‌ویژه افزایش ضریب پوشش تحصیلی دختران را پیشنهاد داده‌اند؛ یعنی به این نکته توجه داشته‌اند که هرچه تحصیلات مدرن زنان بیشتر باشد، تمایل آنها به فرزندآوری کمتر می‌شود. نکته‌ای که به آن اشاره می‌کنم این است که هم‌اکنون برخی سیاست‌ها در جمهوری اسلامی متناقض است؛ بدین معنا که هم می‌خواهد جمعیت را افزایش دهد، و هم بر تحصیلات مدرن زنان تأکید کند. در دهه شصت نیز همین‌طور بوده است؛ برای نمونه، خطیبان نماز جمعه مانند آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌ها بر لزوم افزایش جمعیت در اوایل جنگ تأکید می‌کنند؛ اما هم‌زمان، مدرن شدن جامعه نیز جزء سیاست‌های محکم نظام بوده است؛ درحالی که این دو رویکرد باهم ناسازگارند.

یکی دیگر از بندهای سیاستی در برنامه اول توسعه، اعتلای موقعیت زنان از طریق آموزش و تعلیم و افزایش زمینه‌های مشارکت آنان در امور اقتصادی و اجتماعی جامعه است؛ هنگامی که زنان مانند مردان در عرصه‌های اجتماعی اشتغال، الگوی مشارکت اجتماعی مردانه را تجربه کنند، تمایلشان به فرزندآوری کم می‌شود. یکی



دیگر از مواد این سیاست‌ها، لغو همه مشوق‌های رشد جمعیت بوده است. در سال ۱۳۶۹ شورایی به نام «شورای دید موالید» با تصویب دولت تشکیل شد که در سال ۱۳۷۰ به اداره کل تنظیم خانواده تبدیل گردید؛ در سال ۱۳۷۲ قانون تنظیم خانواده در مجلس شورای اسلامی تصویب شد. پیش از آن، سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه در سال ۱۳۶۸ به تصویب رسیده بود. در سال ۱۳۷۲ مجلس قوانین جمعیتی را تصویب کرد که یکی از موارد آن این بود که باید متون مربوط به جمعیت و کنترل جمعیت در دانشگاه‌ها و نهادهای تحصیلی تدریس شود. از دیگر موارد آن، این است که باید صداوسیما در این زمینه حضوری فعال داشته باشد و در مجموع بودجه‌های زیادی را برای سیستم‌های کنترل باروری در نظر می‌گیرند.

مرحوم آقای حسینی تهرانی، کتاب خود را با عنوان کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، تقریباً در سال ۷۳ منتشر کرد. ایشان به شدت مخالف کنترل جمعیت است. وی در آن زمان به آمارهای بهداشتی استناد می‌کند و اینکه در مدت اعمال سیاست‌های کنترل جمعیت، بیش از یک میلیون زن عمل توبکتومی، و هشتاد هزار مرد عمل وازکتومی را به صورت رایگان انجام داده‌اند؛ در حالی که این سیاست تا سال ۱۳۹۰ همچنان ادامه داشته است. به هر حال، سیاست‌های دولتی و بیش از آن مدرن شدن جامعه، باعث شده است که رشد جمعیت به شدت کاهش یابد؛ یعنی در سال ۱۳۶۵ رشد خالص جمعیت ۳/۲ و رشد ناخالص جمعیت ۳/۹ بود؛ در حالی که این عدد در سال ۱۳۷۰ به ۲/۵، در سال ۱۳۷۲ به ۲/۳ و در سال ۱۳۷۵ به ۱/۴۵ رسیده است. در سال ۱۳۸۰ به میزان کمی روند افزایشی داشتیم و این عدد به ۱/۶ رسید. سپس دوباره در ده سال بعد با کاهش جمعیت مواجه بوده‌ایم؛ یعنی در سال ۱۳۹۰ رشد خالص جمعیت به کمتر از ۱/۳ رسیده است. البته الآن رشد جمعیت داریم؛ اما باید توجه داشته باشیم که یکی از دلایل آن، کاهش مرگومیر است؛ یعنی در دهه ۶۰ تراکم جمعیت در سنین کودکی و نوجوانی بیشتر بوده است که آن افراد اکنون به سنین بین سی تا



چهل سال رسیده‌اند؛ یعنی تاحدود بیست تا سی سال آینده، این افزایش جمعیت را خواهیم داشت؛ البته افزایش جمعیت به این معنا که مردم کمتر می‌میرند؛ جامعه‌ای که پیش‌از این جوان بوده است، به میان‌سالی و سپس به سالمندی نزدیک می‌شوند؛ ولی بعد از سی سال دیگر، با کاهش جمعیت، افزایش پیری و مرگ‌ومیر مواجه می‌شویم و مشکلات جمعیتی در این شرایط، خود را نشان می‌دهد.

مسئله دیگر که رخ داده تغییر در بعد خانواده است، بعد خانوار در سال ۱۳۶۵ عدد ۵/۱۱ را نشان می‌دهد؛ یعنی تعداد متوسط هر خانوار ۵/۱۱ بود؛ درحالی‌که در سال ۱۳۹۰ به حدود ۳/۵ رسیده است. اگر هر خانواری را تقریباً ۳/۵ نفر فرض کنیم - البته این فرض؟؟ درست نیست - و همه خانواده‌ها کامل باشند، یعنی پدر و مادر در آن حضور داشته باشند، تعداد فرزندان هر خانوار به‌طور متوسط ۱/۵ نفر است؛ ولی آمار به‌طور کامل درست نیست؛ زیرا خانوار با خانواده کامل فرق می‌کند؛ خانوار به هر واحد زیستی می‌گویند. بسیاری از خانواده‌های فعلی تک‌نفره هستند. برای مثال، در چند سال گذشته در برخی از کلان‌شهرها، حدود ۲۷ درصد جوانان زندگی مجردی داشته‌اند؛ یعنی در برخی آپارتمان‌ها یک آقا یا خانم به‌تنهایی زندگی می‌کند؛ این فرد یک خانوار تک‌نفره است. با توجه به افزایش آمار طلاق، گاهی نیز مرد یا یکی از فرزندان و زن نیز با یکی دیگر از آنها و یا به‌تنهایی یک خانوار دیگر را تشکیل می‌دهند. اگر اینها خانواده کامل می‌بودند، می‌توانستیم از تعداد واقعی اعضای یک خانواده اطلاعاتی به دست آوریم. الآن می‌توانیم تشخیص دهیم که اگر بعد خانوار ۳/۵ است، بدین معناست که تعداد فرزندان هر خانواده کامل که والدین در آن خانواده حضور دارند، از ۱/۵ فرزند بیشتر است. حال باید خانواده‌های تک‌نفره و مطلقه را از آنها کم کنیم تا ببینیم در هر خانواده کامل چه اتفاقی می‌افتد.

توجه به رویکرد جهانی در مسئله جمعیت

اما مسئله مهم این است که تحولات جمعیتی، مسئله‌ای جهانی است؛ یعنی از دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی به بعد،



روند سرعت جمعیت دنیا به سمت کاهش است. البته تا حدود پنجاه تا شصت سال دیگر، در مجموع جمعیت دنیا بیشتر می‌شود؛ ولی آهنگ رشد جمعیت آهسته‌تر می‌شود؛ یعنی از حدود سال ۲۰۹۰ به بعد، با کاهش جمعیت جهانی روبه‌رو می‌شویم و این زنگ خطری است که همه دنیا را تهدید می‌کند؛ اما در ۲۵ سال اخیر، تحولات جمعیتی ایران چنان شتاب‌دار بوده که به مهم‌ترین کشور دنیا در این زمینه تبدیل شده است. برخی کشورهای دیگر نیز کاهش رشد جمعیت داشته‌اند، ولی کاهش رشد جمعیت در ایران بسیار چشمگیر بوده است؛ در هیچ‌جا از دنیا سابقه نداشته است که رشد جمعیت در یک مقطع ۲۰ تا ۲۵ سال، از ۳/۲ به ۱/۳ برسد.

لزوم هم‌گرایی در سیاست‌گذاری‌های جمعیتی

اما مسئله دیگری که در کشور ما رخ داده، این است که تقریباً از سال ۱۳۸۵ که رئیس‌جمهور به موضوع جمعیت حساس شدند، در بعضی از سخنرانی‌ها به این موضوع اشاره کردند که سیاست «دو بچه کافی است»، اضمحلال و انقراض یک کشور را به دنبال دارد. در همان سال که رئیس‌جمهور این بحث را مطرح کرد، مسئولان کنترل جمعیت، وزیر بهداشت و معاون سلامت ایشان از این موضع انتقاد کردند و گفتند این نظر شخصی آقای احمدی‌نژاد است و به سیاست‌های وزارت‌خانه ارتباطی ندارد؛ یعنی در آن زمان رئیس‌جمهور سیاست‌های جمعیتی را به‌منزله دغدغه شخصی خود مطرح کرده است، نه به عنوان نماینده دولت؛ از این‌رو، مورد حمایت نیز قرار نگرفت. این وضعیت تا سال ۱۳۸۸ به همین صورت ادامه داشت. از سال ۱۳۸۸ که سازمان ملل گزارش خود درباره جمعیت را مطرح کرد، برخی از متدینان به این مسئله حساس شدند و دستگاه‌های سیاست‌گذار نیز رایزنی‌هایی را با رهبر معظم انقلاب انجام دادند. در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ ایشان در برخی از سخنرانی‌های خود به این مسئله اشاره کردند که پس از آن برخی کارشناسان واکنش‌های نه‌چندان مهمی نشان دادند؛ گویا احساس کردند که ایده‌ای از بالا به آنها تحمیل می‌شود؛ اما



در سال ۱۳۹۱ ایشان در بنجورد، سخنرانی مهمی در این زمینه انجام دادند و بیان داشتند که در دهه شصت و تا اوایل دهه هفتاد، سیاست کنترل جمعیت درست بوده است، ولی از اوایل دهه هفتاد باید در آن سیاست تجدیدنظر می‌کردیم که متأسفانه این کار را انجام ندادیم؛ همه در این موضوع مقصر بودند و من نیز به سهم خودم مقصر بودم و باید استغفار کنم. وقتی رهبری این سخنان را بیان کردند، بسیاری از افراد به جدی بودن مسئله پی بردند. در این میان، جمعیت‌شناسان نیز به کمک آمدند و سناریوی سازمان ملل را بیشتر توضیح می‌دهند و نهادهای سیاست‌گذار نیز به این مسئله پرداخته.

جالب این است که با وجود اینکه رئیس‌جمهور و مقام معظم رهبری درباره این موضوع هشدار داده‌اند، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تا مرداد سال ۱۳۹۱ به عملیات توبکتومی و واکتومی به‌طور رایگان ادامه داده است. بعد از این تاریخ گفتند که به زیرمجموعه خود بخش نامه کرده‌اند که دیگر این روش را پیگیری نکنند. جالب‌تر اینکه، یک یا دو ماه پیش، یکی از مسئولان وزارت بهداشت در یک موضع‌گیری کاملاً متناقض با موضع‌گیری پیشین، بیان کرده است که رشد جمعیت ایران باید به حدود ۳/۵ درصد، یعنی هر خانواده شش فرزند برسد. البته باید در این باره توضیح دهند که چگونه به این معادله رسیده‌اند؛ آیا بر اثر فشار مسئولان این سخنان را بیان می‌کنند یا اینکه براساس یک نگرش آینده‌نگرانه و دقیق این اعداد و ارقام را مطرح می‌کنند. در هر حال، به نظر من هنوز هم سیاست‌های جمعیتی در کل کشور مطرح نشده است؛ هنوز در کمیسیون بهداشت مجلس شورای اسلامی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ افرادی مانند دکتر علیرضا مرنندی هنوز معتقدند باید روی کیفیت تمرکز کنیم، نه روی کمیت؛ این بدان معناست که رویکرد واحدی در جامعه سیاست‌گذار و برنامه‌ریز کشور وجود ندارد، و این مسئله، ضرورت گفت‌وگوهای علمی بین نخبگان جامعه را بیشتر می‌کند.



نقدی بر سیاست‌های موجود

به نظر من، یک رفتار اشتباه در کشور داریم و آن اینکه می‌خواهیم با بخش‌نامه کردن به مدیران و قانون‌گذاران، سیاست‌های جمعیتی را تغییر دهیم؛ درحالی‌که این رویکرد اشتباه است و به نتیجه نمی‌رسد. ما باید هم‌اندیشی داشته باشیم و جامعهٔ نخبگان، به یک تفاهم و وحدت‌نظر برسند؛ وگرنه اگر مجریان این سیاست‌ها بدان اعتقادی نداشته باشند، در عمل یک‌سری کارهای کلیشه‌ای، بدون توجه به نتیجهٔ آن انجام می‌دهند. برای مثال، شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۹۱ سیاست‌های جمعیتی را تصویب کرده است؛ ضمن احترام به این نهاد، معتقدم دربارهٔ این سیاست‌ها بحث‌های کارشناسی دقیق و کافی انجام نشده است. البته در برخی از بندهای آن، سیاست‌های کلی دولتی وجود دارد، ولی در هنگام تبدیل آن به برنامه، به‌صورت کلیشه‌ای عمل کرده‌اند و برنامه‌های پیشنهادی آنها بسیاری از بودجه‌های ملی کشور را هدر می‌دهد. برای نمونه، کارهایی شبیه اینکه به‌ازای هر فرزندی که خانواده‌ها به دنیا می‌آورند، یک سکه به آنها بدهند یا پشتیبانی‌های دیگری را انجام دهند، در بسیاری از کشورهای دیگر نیز انجام شده است، اما نتیجهٔ کاملی نگرفته‌اند؛ یعنی چپ‌ساز آثار کمی در تحولات ملیتی و جمعیتی داشته باشد، اما هزینه‌های زیادی را بر مردم تحمیل می‌کند. نکتهٔ مهم‌تر اینکه، شورای عالی انقلاب فرهنگی در این زمینه در حوزهٔ قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی مداخله کرده است. برای مثال، برای فرزند اول چهارده هزار تومان و برای فرزند پنجم هفتاد هزار تومان حق عائله‌مندی در نظر گرفته‌اند؛ درحالی‌که این کار شورای عالی انقلاب فرهنگی نیست؛ آنها باید سیاست‌گذاری فرهنگی کنند، نه سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری - برنامه‌ریزی اقتصادی. حتی اگر مجلس هم بخواهد قانونی تصویب کند، نباید تا این اندازه وارد جزئیات شود؛ بلکه برای نمونه می‌تواند مصوب کند که به تعداد فرزندان حق عائله‌مندی تعلق بگیرد؛ اما نرخش را باید دولت تعیین کند. این یک برنامه است و هر سال



هم باید براساس موقعیت و جمعیت شهرها و دیگر عوامل تغییر کند. چرا ما باید چیزی را تصویب کنیم که متخصصان آن مسئله، آن را به سخره بگیرند. این بدان معناست که ما هنوز در تخصصی ترین نهاد کشورمان سخنان عامیانه بیان می کنیم و پندارمان این است که با این سخنان مشکلات جمعیتی حل می شود.

ضرورت فهم دقیق مسئله

سخن ما با نهادهای قانون گذار، سیاست گذار و برنامه ریز این است که قبل از تحلیل مسئله، نخست باید موضوع به درستی فهم و تحلیل و سپس اصلاح شود؛ یعنی قبل از هرگونه اقدام برای اصلاح، باید مسئله را خوب بفهمیم. مشکل مهم در کشور ما، تب اصلاح گری است؛ همه می خواهند مشکل را برطرف سازند. برای مثال، در موضوع حجاب و برخی مسائل دیگر نیز همین وضعیت وجود دارد؛ همه می خواهند آن را اصلاح کنند؛ ولی کمتر کسی هست که بخواهد مسئله را درست تحلیل کند؛ یعنی بگوید تحولات ناشی از حجاب مربوط به چه عواملی است و عوامل اصلی مؤثر در آن کدامند یا اینکه تحولات جمعیتی از چه عواملی نشئت می گیرند. به نظر من، راه حل اصلی این است که نخست مسئله را بفهمیم و متناسب با آن، راهکار ارائه دهیم.

پرسش: با توجه به این شرایط و نوع سیاست گذاری هایی که در این زمینه انجام شده است، حضرت عالی برای شناخت درست این مسئله و به تبع آن سیاست گذاری و برنامه ریزی درست، چه راهکارهایی را پیشنهاد می دهید؟

پاسخ: باید به این نکته توجه کنیم که جمعیت موضوع میان رشته ای است؛ یعنی در مرحله اول باید رشته های مرتبط با این مسئله مانند فقه، جامعه شناسی علوم تربیتی، روان شناسی، جمعیت شناسی، بهداشت، اقتصاد و... شناسایی شوند. در مرحله بعد، کارشناسان این رشته ها همه باید در کنار هم بنشینند و با هم اندیشی با



یکدیگر، هر کدام از زاویه تخصصی خودشان، پرسش تولید کنند. پرسش‌هایی که برای یک جامعه‌شناس درباره موضوع جمعیت پیش می‌آید، با پرسش‌هایی که برای متخصصان رشته‌های دیگر مانند روان‌شناسی و علوم تربیتی پیش می‌آید، تفاوت دارد. بعد از اینکه با انبوهی از پرسش‌ها مواجه شدیم، باید درباره موضوع جمعیت، از منظر هر کدام از این حوزه‌های تخصصی کاوش کنیم. ویژگی موضوع‌های میان‌رشته‌ای این است که باید از ابعاد مختلف بررسی شوند. هنگامی که تحلیل‌های گوناگون ارائه شد، باید در نهایت، آنها را جمع‌بندی کنیم. این تحلیل‌ها به ما نشان می‌دهد که مسئله جمعیت چه ابعاد بهداشتی، اقتصادی و... دارد. پس از این مرحله، کارشناسان رشته‌های مختلف، هر کدام از منظر خودشان پیامدهای کاهشی یا افزایشی جمعیت را بررسی می‌کنند. برای نمونه، کارشناس بهداشت می‌گوید موضوع سلامت برای ما مهم است و نباید شرایط به گونه‌ای باشد که سلامت مادر و فرزند به خطر بیفتد؛ یا اینکه کارشناس حوزه سیاسی و امنیتی بیان می‌کند که اگر جمعیت ما سالمند باشد، چه مخاطرات امنیتی خواهیم داشت. باید تمام این تحلیل‌ها جمع‌بندی، و عوامل و پیامدهای آن روشن شود. در مرحله بعد باید این مسئله را بررسی کنیم که آیا عوامل اصلی تحولات جمعیتی قابل کنترل است یا خیر. چه‌بسا برخی از عوامل در مقیاس جهانی عمل کنند و ما در مقیاس منطقه‌ای نتوانیم در برابر آنها مقاومت کنیم؛ ولی چه‌بسا در مواردی بتوانیم مقاومت کنیم. در مواردی که کنترل عامل اصلی در اختیار ماست، باید آنها را شناسایی، و برای آن برنامه‌ریزی کنیم.

پرسش: عوامل و زمینه‌های اصلی تحولات جمعیتی در سه دهه اخیر در ایران چیست؟

پاسخ: این عرصه مربوط به حوزه جامعه‌شناسی است. برای مثال، در ادبیات جامعه‌شناسی گیدنز، هم به نگاه کلان ساختاری، و هم به نگاه خرد عاملیتی توجه می‌شود. برخی بر وجه کنش‌گری و عاملیتی تأکید داشتند و تحلیل‌های خرد در جامعه‌شناسی ارائه می‌دادند؛ عده‌ای مانند دورکیم و دیگران، تحلیل‌های ساختاری



ارائه می‌دهند. برخی بر این باورند که تحولات صنعتی و اقتصادی، و نیز تغییر ساختارهای فرهنگی در موضوع جمعیت مؤثر بوده است. برای نمونه، هرچه جامعه صنعتی‌تر می‌شود، فاصله بین محل کار و خانه بیشتر می‌شود و شهرنشینی گسترده‌تر می‌شود. فرزندآوری کافی کاهش می‌یابد. در سال ۱۳۴۵، سی درصد جمعیت کشور شهرنشین و هفتاد درصد آن روستائین بودند؛ اما در سال ۱۳۹۰، کمتر از سی درصد جمعیت روستائین، و بیش از هفتاد درصد آن شهرنشین شده است؛ یعنی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۹۰، معادله جمعیت روستایی و شهری در ایران به‌طور کامل به هم ریخته است. تشکیل شهرهای بزرگ از عواملی است که به کاهش جمعیت می‌انجامد؛ زیرا فرهنگ مدرن در شهرهای بزرگ بیشتر است. همچنین مشکلات زیاد، خانه‌های کوچک آپارتمانی، تراکم جمعیت و عوامل دیگر باعث می‌شود که افراد به جمعیت زیاد فکر نکنند.

گسترش گفتمان فردگرایی و تغییر سبک زندگی

مسئله دیگر این است که عقلانیت مدرن در حال توسعه یافتن است. به تعبیر دیگر، گفتمان فردگرایی در حال تقویت و بسط یافتن است.^۱ پدیده گفتمان فردگرایانه در پنجاه سال اخیر در کل دنیا بسط یافته است. نقطه اصلی گفتمان فردگرایی، شادکامی فردی است؛ یعنی لذت شخصی در زمان حال. در این رویکرد، نگاه آینده‌گرانه و توجه به مصلحت اجتماعی جای خود را به منفعت فردی در زمان حال می‌دهد. این تحول، خود را در ابعاد مختلف زندگی نشان می‌دهد. سبک زندگی نیز براساس این تحول گفتمانی در حال تحول می‌باشد. برای مثال، هنگامی که پدران ما می‌خواستند خودی نشان دهند، می‌گفتند پنجاه سال است این دوچرخه را استفاده می‌کنم و بعد از آن نیز به فرزندانش می‌داد تا استفاده کنند؛ یا با اشاره به کمربند خود می‌گفتند پانزده

۱. در این مصاحبه واژه گفتمان را در معنای روان‌تری معادل شبکه معنایی به کار بردیم و التزامی به تمام لوازم معنایی گفتمان در ادبیات علوم اجتماعی ندارم.



سال از این کمربند استفاده کرده‌ام؛ اما اگر امروز به همسران بگویید چرا کفش چرمی نمی‌خرید که حداقل دو سال بتوانید آن را بپوشید، در جواب شما می‌گوید من حوصله ندارم بیش از دو یا سه ماه یک کفش را بپوشم؛ وقتی هم بخواهد خودی نشان دهد، می‌گوید این کفش را دیروز خریده‌ام یا موبایلم را هرسال تعویض می‌کنم؛ یعنی میل به مصرف‌گرایی و نشان دادن لذت؟؟ زیاد شده است. البته خود مصرف کردن لذت دارد، نه اینکه نتیجه مصرف کیف داشته باشد؛ خود خرید کردن و قدم زدن در بازار لذت دارد، نه نتیجه خرید. این تحول گفتمانی، به تحول در سبک زندگی منجر می‌شود؛ درحالی که ما به آن حساس نیستیم. هرسال در شهرها برخی مغازه‌ها تعطیل می‌شود و به جای آن فست‌فود ایجاد می‌شود؛ یا اینکه پیش‌ترها در سفره غذا آب و نان وجود داشت، اما امروزه هیچ کدام از آنها نیست؛ یعنی یک تحول بسیار سریع در شیوه زندگی در کشور ما در حال رخ دادن است و خود دولت نیز به گسترش این تحولات کمک می‌کند. برای نمونه، هرکسی کاندیدی ریاست‌جمهوری می‌شود، وعده‌های اقتصادی به مردم می‌دهد و التهاب اقتصادی و حرص را در جامعه بیشتر می‌کند؛ یعنی به جای اینکه فرهنگ اقتصادی را اصلاح کنند، به دنبال آن هستند که بر خورداری‌های اقتصادی را بیشتر کنند. مثال دیگر، افزایش سوادآموزی و تحصیلات دانشگاهی در کشور است. پیش از انقلاب، تعداد زنان دارای تحصیلات دانشگاهی به مراتب کمتر از میزان فعلی بود؛ هرچه تحصیلات مدرن و دانشگاهی بیشتر شود، ارزش‌های اجتماعی غیرخانوادگی نیز جای‌گزین ارزش‌های خانوادگی می‌شود؛ زیرا نظام آموزشی ما متناسب با خانواده طراحی نشده، بلکه متناسب با بازار کار طراحی شده است؛ یعنی دختر ما نیز هنگامی که از این نظام آموزشی فارغ‌التحصیل می‌شود، ارزش‌های او تغییر یافته است؛ برای مثال، اشتغال برای او ارزش شده است. یعنی یک‌سری تحولات ارزشی به وجود آمده که نظام آموزشی به گسترش آن کمک کرده است. در مقیاس جهانی نیز تحولات هویتی رخ داده است؛ یعنی تعریف ما از زن و مرد تغییر یافته است. پنجاه سال



پیش، تعریف زن و مرد نرمال به این صورت بود: مرد نرمال به مردی می‌گفتند که غیرت داشته باشد؛ در اوایل سنین جوانی ازدواج کند؛ اهل کار و تلاش و درآمدزایی باشد. زن نرمال نیز زنی بود که در خانه بداخلاق نباشد؛ با شوهرش هماهنگ باشد؛ فرزندآوری زیاد داشته باشد؛ از خانه زیاد بیرون نرود؛ درس زندگی آموخته باشد؛ در هنر خانه‌داری مسلط باشد؛ باحیا و باعفت باشد. یعنی در مجموع، مرز محکمی بین زن و مرد وجود داشت. یکی از غربی‌ها می‌گوید، در دهه ۱۹۵۰ اگر پسری قصد داشت ازدواج خودش را تا سی سالگی به تأخیر بیندازد و متوقع بود که زن هزینه‌های اقتصادی خانواده را تأمین کند، به او نامرد می‌گفتند؛ ولی در دهه ۱۳۷۰ این ویژگی یک مرد نرمال بود. امروزه در کشور ما بر اثر تحولات معنایی که رخ داده است، زن، خودش را با تحصیلات و کلاس کامپیوتر معرفی می‌کند، نه با ازدواج؛ استقلال اقتصادی برای او مهم می‌شود؛ تابعیت زن از شوهر برایش خفت است، ولی تابعیت از کارفرما برایش خفت نیست. الآن پسرها هنگام ازدواج به دخترها می‌گویند شما هم باید در هزینه‌های زندگی شریک شوید؛ یعنی مردانگی و مرزهای محکم بین زن و مرد به‌طور کامل از بین رفته است.

جابه‌جایی ارزش‌های خانوادگی

در نسل ما و نسل‌های گذشته، اگر کسی ازدواج می‌کرد و بعد از یک‌سال بچه‌دار نمی‌شد، می‌گفتند حتماً مشکل دارند و خانم یا آقا عقیم هستند؛ اما امروزه این‌چنین نیست. برای مثال، در تعطیلات عید امسال با تعدادی از خانم‌هایی که تازه ازدواج کرده‌اند، مصاحبه کردم و پرسیدم شما که ازدواج کرده‌اید، چرا بچه‌دار نمی‌شوید؛ یکی از پاسخ‌های آنها این بود که با فرزندآوری تحقیر می‌شویم؛ یعنی براساس تحولات معنایی که در جامعه زنان اتفاق افتاده است، می‌گویند اگر بلافاصله بعد از ازدواج بچه‌دار شویم، ما را مسخره می‌کنند! مد است که سه یا چهار سال بین ازدواج و فرزندآوری فاصله بیندازید. وقتی از شوهرشان می‌پرسیم که شما چرا



بچه‌دار نمی‌شوید، یکی از پاسخ‌هایشان این است که می‌خواهیم در سه یا چهار سال اول زندگی، مشکلات اقتصادی را برطرف کنیم؛ یعنی زن و شوهر هر کدام از اینکه زندگی خانوادگی‌شان را با فرزند تعریف کنند، طفره می‌روند. این بدان معناست که فرزندآوری لازمهٔ زندگی نیست. در گذشته، تعداد بیشتر فرزندان باعث سرافرازی والدین بود. برای مثال، در شعرهایمان برای حضرت‌ام‌البین، می‌گوییم چهار پسر در برابر او راه می‌رفتند. البته در روستاها نیز هنوز این سبک وجود دارد و مادر را به اسم پسر می‌شناسند؛ مانند مادر حمید؛ ولی در جامعهٔ شهری اگر بگویید مادر حمید، ناراحت می‌شود و می‌گوید مگر من اسم ندارم که به من مادر حمید می‌گویید؟! یعنی این برای زن افتخار نیست که او را با فرزندش معرفی کنند. متأسفانه این تحولات معنایی در کشور ما در حال رخ دادن است. والدین، فرزند اول را به دنیا می‌آورند تا شادکامی و لذتشان تأمین شود و از تنهایی نجات یابند؛ فرزند دوم را به دنیا می‌آورند تا جنسیت فرزندانشان کامل شود و از هر دو جنس داشته باشند؛ گاهی فرزند سوم نیز برای تکمیل جنسیت است. من از مادرم پرسیدم شما که هشت فرزند دارید، آیا نگرانی اقتصادی نداشتید. ایشان می‌گفت وقتی حامله بودم، اگر این فکرها به ذهنم خطور می‌کرد، بزرگ‌ترها ما را نصیحت می‌کردند که روزی را خداوند می‌دهد؛ یعنی فرهنگ مسلط بر جامعه به گونه‌ای بود که دغدغهٔ معیشت در حاشیه قرار می‌گرفت؛ درحالی‌که امروزه وارد متن زندگی شده است.

نقش سیستم‌های تأمین اجتماعی در تحولات جمعیتی

با افزایش و تقویت سیستم‌های تأمین اجتماعی در جامعه، ترس از آینده کاهش می‌یابد؛ یعنی لزوم سیستم‌های تأمین اجتماعی جزء ضروریات دینی مردم شده است و کسی جرئت ندارد بگوید تأمین اجتماعی بازنشستگی و بیمه بد است. البته پیامد جمعیتی نیز دارد؛ پیامد جمعیتی آن این است که ترس از آینده را کم می‌کند؛ در نسل‌های گذشته، نگاه والدین به فرزند پسر، مانند نگاه کردن به قلک پول بود؛ یعنی می‌گفتند هفت یا هشت



پسر می‌آوریم تا در سن پیری از ما حمایت کنند؛ درحالی که سیستم تأمین اجتماعی خاطر همه را آسوده کرده است. والدین می‌گویند وقتی سازمان تأمین اجتماعی هست و نیازهای ما را برطرف می‌سازد، چرا باید فرزند بیاوریم. ما جنبه‌های مثبت تأمین اجتماعی را در نظر می‌گیریم؛ ولی به ابعاد منفی آن توجهی نداریم. جمعیت جوان و شاغل به کار در کشور ژاپن در دهه ۱۹۶۰ نه‌برابر بازنشسته‌های آنها بود؛ اما در سال ۲۰۳۰، تعداد افراد شاغل با بازنشسته‌ها مساوی می‌شود؛ یعنی در دهه ۱۹۶۰ از نه نفر نیروی کار مالیات می‌گرفتند تا یک نفر بازنشسته را تأمین کنند؛ ولی در بیست سال بعد یک نفر نیروی کار باید یک نفر بازنشسته را تأمین کند و این یک فاجعه ملی است در سال ۲۰۱۲ بودجه سالیانه ژاپن ۱۱۲۰ میلیارد دلار بوده است. ۲۹ درصد این بودجه هزینه تأمین اجتماعی است؛ یعنی یک‌سوم بودجه ژاپن هزینه تأمین اجتماعی آنها می‌شود، و این به‌معنای بحران اجتماعی است. پس تأمین اجتماعی یکی از عوامل کاهش جمعیت است.

نکته دیگر این است که هرچه میزان طلاق در جامعه افزایش یابد، نگرانی از بی‌ثباتی خانواده زیاد، و تمایل به فرزندآوری کم می‌شود. برخی از زوجها می‌خواهند در سال‌های اول ازدواج یکدیگر را محک بزنند تا میزان پایداری زندگی خود را بسنجند؛ وقتی می‌بینند بیست درصد ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد، این نگرانی را برای زندگی خود احساس، و با اضطراب زندگی می‌کنند. همچنین در جامعه ما میزان طلاق عاطفی زیاد است. این عوامل باعث کاهش فرزندآوری می‌شود.

بی‌شک، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در موضوع جمعیت، تحولات ساختاری، به‌ویژه ساختارهای اقتصادی است. برخی از مردم احساس می‌کنند که وضعیت اقتصاد به آنها اجازه فرزندآوری را نمی‌دهد. به‌هرحال، هم به‌دلیل تغییر الگوی مصرف و هم سخت شدن درآمدزایی، به عهده نامنی و بی‌ثباتی در حوزه اقتصاد جامعه بر نگرانی خانواده‌ها افزوده می‌شود.



نقش عوامل سیاسی در تحولات جمعیتی

افزون بر عوامل فرهنگی و شهرنشینی که بدان اشاره شد، یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار، عوامل سیاسی است. برخی قدرت‌های جهانی علاقه‌مندند میزان جمعیت مسلمانان کم شود. به این مسئله در برخی از مقالات اشاره شده است که بعد از جنگ جهانی دوم که بلوک شرق و غرب به وجود آمد، آمریکا و کشورهای غربی به این فکر افتادند که باید در کشورهای اردوگاه کمونیستی، میزان جمعیت کم باشد؛ زیرا جمعیت زیاد آنها موازنه قدرت را در آینده بر هم می‌زند. همچنین بعد از انقلاب اسلامی ایران، ترس از اسلام‌گرایی نیز زیاد شد. من در سال ۱۹۹۸-۱۹۹۹ میلادی ترجمه مقاله‌ای از روزنامه‌های غربی را می‌خواندم که اشاره کرده بود در سال ۲۰۵۰ میلادی، جمعیت خاورمیانه اسلامی از جمعیت مسیحی‌ها بیشتر می‌شود؛ زیرا رشد جمعیتی مسلمان‌ها از مسیحی‌ها بیشتر است و جمعیت یک عامل مؤثر در اقتدار کشورهاست و امروزه پرجمعیت‌ترین کشورهای دنیا جزء قدرتمندترین‌ها هستند. برای مثال، قدرت‌های اقتصادی نوظهور مانند چین، هند و برزیل به دلیل جمعیت زیادی که دارند، جزء کشورهایی هستند که در آینده دنیا تأثیرگذارند سازمان ملل در کشورهای جهان اسلام سیاست؟؟ جمعیت را تبلیغ می‌کرد و متأسفانه جمهوری اسلامی ایران پرچمدار ادای این سیاست است. دکتر مصلح‌الدین، رئیس صندوق بین‌المللی سازمان ملل، در دانشگاه فاطمیه قم می‌گفت کشورهای اسلامی روی خوشی به سیاست کنترل جمعیت نشان نمی‌دهند؛ درحالی که ایران پیش‌تاز کشورهای اسلامی در این زمینه است. چون ایران از ادبیات مذهبی برای امتناع مردم استفاده می‌کند، آنها قصد داریم ایران را در زمینه سیاست‌های کنترل جمعیت، الگوی دیگر کشورهای اسلامی معرفی کنیم.

نکته دیگر این است که مسائل سیاسی به مسائل منطقه‌ای نیز مرتبط می‌شود. برای مثال، رشد جمعیت در برخی از مناطق سنی‌نشین کشور، بیشتر از مناطق شیعه‌نشین است. براساس تحقیقی، قوم بلوچ بیشترین رشد



جمعیت را دارد. از این رو، چه بسا در پنجاه تا صد سال آینده، موازنه رشد جمعیت در کشور بر هم خورد و از نظر امنیتی دچار مشکل شویم. البته درباره اینکه برخی قومیت‌ها به دلایل سیاسی جمعیت خود را افزایش داده‌اند، بزرگنمایی شده است. برای مثال، درباره قوم بلوچ مطالعاتی انجام دادم و دریافتم که در این قوم نیز کاهش رشد جمعیت وجود دارد؛ در دهه ۱۳۶۰ رشد جمعیت در قوم بلوچ بیش از هشت درصد است؛ در حالی که رشد جمعیت کل کشور ۳/۹ درصد بوده است؛ اما الآن میزان رشد جمعیت در این قوم به حدود چهار درصد رسیده است؛ یعنی در مدت حدود بیست سال، جمعیت آنها نیز نصف شده است.

موضوع دیگر، رابطه بین رشد جمعیت و توسعه یافتگی است؛ هرچه جامعه‌ای توسعه یافته‌تر باشد، رشد جمعیت در آن کمتر است. هرچه به تهران نزدیک‌تر می‌شوید، رشد جمعیت کمتر می‌شود. اگر میزان رشد جمعیت در تهران بیشتر از جاهای دیگر است، دلیلش مهاجریذیری آن است، نه فرزندآوری بیشتر؛ اما در سیستان و بلوچستان، به دلیل کاهش میزان توسعه یافتگی، میزان رشد جمعیت بالاست. اگر سیاست‌های توسعه یافتگی و شهرنشینی را در این استان اجرا کنید، آمار رشد جمعیت آن به سرعت کاهش می‌یابد. البته باید به این نکته نیز توجه داشت که قوم بلوچ، پایین‌ترین آمار مهاجرت‌فرستی را دارند؛ یعنی جمعیتی که در استان تولید می‌شود، در همان جا می‌مانند؛ در حالی که جمعیت بسیاری از اقوام دیگر متحرک است. برای مثال، گیلان کمترین رشد جمعیت را دارد؛ زیرا مساحت زمین در این استان کم است. از این رو، کسانی که بخواهند زیاد فرزند داشته باشند، باید این زمین‌ها را در بین آنها تقسیم کنند. به همین دلیل، فرزندان مجبورند به مناطق دیگر مهاجرت کنند؛ ولی در سیستان و بلوچستان مردم زندگی ساده‌ای دارند و توسعه یافتگی چندان هم وجود ندارد و مهاجرت هم نمی‌کنند. در مجموع، عوامل و متغیرهای اصلی تأثیرگذار در جمعیت باید اولویت‌بندی، و سهم هر کدام مشخص شود. اینکه صرفاً عوامل سیاسی را برجسته کنیم، مشکل ما را حل نمی‌کند؛ زیرا برای ارائه راهکار باید نقش هریک



از عوامل مشخص باشد و روشن سازیم که چه عاملی بیشترین تأثیر را در تحولات جمعیتی داشته است. آیا این عامل را می‌توانیم مهار کنیم یا خیر؟ به نظر من، در بین این عوامل، مدرن شدن جامعه، صنعتی شدن، شهرنشینی، تحول در سبک زندگی و تحولات گفتمانی، اصلی‌ترین عامل در تحولات جمعیتی است.

پرسش: تحولات جمعیتی در دیگر کشورهای دنیا نیز وجود دارد؛ وجه تمایز این تحولات در کشور ما در مقایسه با سایر کشورها در چیست؟

پاسخ: افزون بر کشور ما، برخی کشورهای دیگر نیز در حال مدرن شدن هستند؛ ولی این تحولات در ایران سریع‌تر رخ داد. چه‌بسا یکی از عوامل آن، این باشد که پس از انقلاب، تعداد زیادی شبکه‌های بهداشت در روستاها، شهرها و استان‌های کوچک ایجاد شد که شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» را ترویج کردند. همچنین سرعت شهرنشینی، شیوع رسانه‌های جدید مانند ماهواره، ویدئو، اینترنت و شبکه‌های خانگی افزایش یافت و آنها نیز همین شعار را به جامعه القا کردند. رشد شدید تحصیلات مدرن در بین دختران و پسران از یک‌طرف و نیز تلاطم اقتصادی و افزایش تورم از سوی دیگر، شیوع این فرهنگ را بیشتر کرد. کشور ما، هم در دوران جنگ و هم بعد از آن، در بین کشورهای خاورمیانه بیشترین تورم را دارد. در دو سال اخیر، میزان تورم حدود سی یا چهل درصد بوده است. این تورم زیاد، در خانواده‌ها اضطراب ایجاد می‌کند. وقتی در این شرایط اضطراب‌آلود به مردم توصیه می‌کنیم بچه‌دار شوند، آنها این پیام را در شبکه معنایی خودشان فهم می‌کنند؛ وقتی موضوع خوبی مانند جمعیت را بیان می‌کنیم، مخاطب ما افرادی هستند که دچار مشکلات اقتصادی فراوانی‌اند. به همین دلیل، هرچه مسئولان بیشتر از فرزندآوری صحبت کنند، او بین خود و مسئولان کشور شکاف بیشتری احساس می‌کند؛ و این مسئله برای نظام خطر دارد. پس در هنگام تبلیغات برای افزایش جمعیت، باید کاملاً به این نکته توجه داشته باشیم. اگر به‌طور مستقیم به موضوع اشاره کنیم، چه‌بسا نتیجه



دیگری داشته باشد و مردم این سخنان را استهزا کنند. برای مثال، وقتی مسئولان در این باره سخن می‌گویند، مردم انواع جُک‌ها را برای یکدیگر پیامک می‌کنند؛ در حالی که نباید این اتفاق بیفتد. البته به‌جز افراد مذهبی و انقلابی که با سخنان مسئولان احساس تکلیف می‌کنند، این سخنان در اقشار مختلف جامعه تأثیر چندانی ایجاد نخواهد کرد و جامعه مسیر خود را می‌پیماید.

موضوع مهمی که باید بر آن تأکید کرد، این است که جامعه ایران با بسیاری از جوامع دیگر تفاوت دارد؛ یعنی جامعه ما احساسی، و رقابتی است و چشم‌وهم‌چشمی در آن بیشتر از جوامع دیگر است. در چنین جامعه‌ای، وقتی رفتاری مد می‌شود، با سرعت زیادی شیوع پیدا می‌کند؛ در حالی که در کشورهای مانند هند، پاکستان، ترکیه و آمریکا این‌گونه نیست. دکتر فرامرز رفیعی‌پور دو کتاب با نام‌های توسعه و تضاد و آناتومی جامعه نوشته است. وی در کتاب توسعه و تضاد، با مقایسه فرهنگ ایرانی و فرهنگ آمریکایی و اروپایی، می‌گوید اختلاف طبقاتی ایران مانند آمریکا زیاد است، با این تفاوت که رقابت و چشم‌وهم‌چشمی در جامعه آمریکایی کم است؛ زیرا هر کسی از یک کشور و فرهنگی به این کشور آمده است. در آمریکا فقط سرخ‌پوست‌ها بومی آنجا هستند و دیگران از کشورهای دیگر آمده‌اند و در آمریکا زندگی می‌کنند و همه یاد گرفته‌اند که برای خودشان زندگی کنند. برای مثال، اگر استاد دانشگاه با دمپایی در کلاس درس حاضر شود، کسی با تعجب به او نگاه نمی‌کند؛ در جامعه آلمان، رقابت زیاد است چون تقریباً همه آلمانی هستند - غیر از اقلیت ترکی که رقابت در بین آنها زیاد است - اما فاصله طبقاتی کم است؛ اما در جامعه ایران چشم‌وهم‌چشمی مانند جامعه آلمانی، و فاصله طبقاتی آن مانند جامعه آمریکاست. برای نمونه، حقوق و دستمزد دمان کارمندی است، ولی می‌خواهیم مانند استاد دانشگاه یا یک مهندس زندگی کنیم؛ یعنی حدود را نگه نمی‌داریم. پس شیوع جریان مد در جامعه خیلی زیاد، و جامعه احساسی است. البته این مسئله مربوط به بعد از انقلاب نیست و پیشینه‌ای طولانی دارد. هرودوت،



تاریخ‌نگار یونانی، دو هزار سال پیش در کتابش به قوم ایرانی اشاره کرده و گفته است هیچ ملتی مانند ایرانیان آداب و رسوم بیگانگان را تقلید نمی‌کنند؛ لباس پوشیدنشان را از مادها، و لباس جنگی‌شان را از مصریان تقلید کردند و... یعنی این مسئله پیشینه تاریخی زیادی دارد که در طول زمان نیز عواملی باعث گستردگی آن شده است. امروزه نیز وقتی زنی بخواهد فرزنددار شود، جامعه به او بد نگاه می‌کند؛ یعنی جامعه نوعی فشار روانی به فرد وارد می‌کند. برای مثال، اگر از کسی پرسید این فرزند چندم شماست، اگر فرزند چهارم باشد، از گفتن آن شرم دارد و می‌گوید این فرزند دومم است؛ یعنی در یک فضای بسته و تحت فشار زندگی می‌کنیم.

پیامدهای کاهش جمعیت

به نظر من، باید ساختارهای فرهنگی جامعه ایرانی را به‌خوبی شناخت. به‌هرحال، کاهش جمعیت و افزایش پدیده سالمندی پیامدهایی دارد که باید بدان توجه شود. یکی از این پیامدها، مشکلات اقتصادی است؛ زیرا شور و نشاط کار، مربوط به جمعیت جوان کشور است که خلاقیت و انرژی دارد. حتی از نظر سیاسی نیز جوانان تضمین‌کننده انقلاب‌اند و در مواقع حساس مانند دفاع مقدس، از انقلاب دفاع می‌کنند. پس با پیری جمعیت، نشاط اجتماعی و نیروی کار کم می‌شود.

مشکلات سالمندی

مسئله دیگر، مشکلات مربوط به سالمندی است. امروزه کمتر از ده درصد جمعیت کشور، سالمند - بالاتر از شصت سال - است؛ ولی در سی سال دیگر این میزان به سی درصد می‌رسد. بنابراین، حکومت باید برای مسئله چاره‌اندیشی کند. برای مثال، اگر والدین ما هفت یا هشت فرزند داشتند؛ هنگامی که به سن پیری می‌رسند، مراقبت از آنها بر این تعداد فرزند سرشکن می‌شود؛ یعنی در طول هفته هرشب، یکی از بچه‌ها، از والدین خود



مراقبت، یا یک‌هفتم هزینه را پرداخت می‌کند؛ ولی امروزه خانواده‌ها یک یا دو فرزند دارند. از این رو، هنگامی که به سن بازنشستگی می‌رسند، زحمات مراقبت از والدین بین این دو نفر تقسیم می‌شود که طاقت فرساست در کشور چین سیاست تک‌فرزندی اعمال می‌شود. برای مثال، پدر بزرگ و مادر بزرگ، هر کدام یک فرزند دارند؛ این دو فرزند وقتی باهم ازدواج می‌کنند و یک فرزند می‌آورند، چهار پدر بزرگ و مادر بزرگ و یک نوه، اعضای این خانواده‌اند. وقتی این نوه ازدواج کند، اعضای این خانواده شش نفر می‌شوند؛ یعنی یک نوه باید بار تکفل شش نفر را بر عهده داشته باشد و نمی‌تواند مسئولیت سنگین آن را بپذیرد. از این رو، دولت باید هزینه‌های زیادی را صرف خانه سالمندان کند. ما نیز در آینده با این پدیده سالمندی مواجهیم.

تحول در الگوهای تربیتی خانواده

موضوع دیگر، تحول در الگوهای تربیتی خانواده است. امکانات خانواده‌های پرفرزند بین فرزندان تقسیم می‌شود. این تعداد زیاد از کودکی باهم بازی می‌کنند و فرا می‌گیرند که چگونه باهم زندگی کنند. این خانواده یک‌نوع جامعه‌پذیری دارند که برای اجتماعی شدن فرزندان مناسب است؛ زیرا یکی از بچه‌ها می‌خواهد ساعت ده بخوابد، دومی می‌خواهد درس بخواند، سومی تلویزیون تماشا می‌کند و...؛ این افراد بعد از دعوا مجبورند با همدیگر بسازند؛ یعنی الگوی همزیستی اجتماعی را با یکدیگر در خانواده تمرین می‌کنند. در نتیجه وقتی وارد جامعه می‌شوند، چون محرومیت و مشکلات اجتماعی را تجربه کرده‌اند، می‌دانند چگونه باید با این مسائل مقابله کنند؛ ولی در الگوهای خانوادگی تک‌فرزند، بیشتر پدیده فرزندسالاری اتفاق می‌افتد؛ در حالی که در خانواده‌های پرجمعیت، فرزندسالاری وجود ندارد؛ زیرا چنین خانواده‌هایی با اقتدار پدر و مادر اداره می‌شود. هم‌اکنون در کشور چین پس از اجرای سیاست تک‌فرزندی چهار پدر بزرگ و مادر بزرگ یک نوه دارند و این نوه چون مورد محبت همه آنهاست، لوس پرورش می‌یابد، دارایی اضافه وزن است و در آینده با مشکلاتی مواجه خواهد بود. در خانواده‌های پرجمعیت گسست نسلی



نیز کمتر اتفاق می‌افتد؛ زیرا والدین بیشتر می‌توانند تجربیات خود را به نسل بعد انتقال دهند و پیوند خانوادگی را عمیق‌تر کنند؛ ولی در خانواده‌های کم‌فرزند، گفتمان فردگرایانه بیشتر بازتولید می‌شود.

نقش آموزه‌های دینی در تحولات جمعیتی

در آموزه‌های اسلامی پاداش‌هایی برای فرزندآوری در نظر گرفته شده است؛ مانند اینکه مادر برای هر بارداری اجر زیادی می‌برد؛ با شیردادن ملایکه بر شانه او می‌زنند و می‌گویند از گناهانت فارغ شدی و دوباره زندگی را از نو شروع کن؛ هر مکش که فرزند برای خوردن شیر می‌زند، اجر آزاد کردن بنده‌ای در راه خدا را دارد؛ تحمل مشقت‌های فرزندآوری ثواب فراوان دارد و... ولی در خانواده‌های کم‌فرزند مادر از بخشی از این پاداش‌ها محروم است. هرچه تعداد فرزندان بیشتر باشد، پاداش‌های الهی نیز برای والدین بیشتر است. در روایات آمده است که اگر فرزندان، قبل از بلوغ یا در دوران جنینی بمیرند، شفیع مورد قبول پدر و مادرشان می‌شوند؛ فرزندان خردسال برای پدر و مادر استغفار می‌کنند؛ فرزند بزرگ‌سال اگر منحرف شود، پدر و مادر ضرر نکرده‌اند، ولی اگر فردی صالح شد، هر عمل خیری انجام دهد، ثواب آن برای پدر و مادرش نیز می‌باشد؛ یعنی این باقیات صالحات، ذخیره‌ای برای پدر و مادر است. پس کم‌فرزندگی به معنای محروم شدن از بخشی از این پاداش‌هاست. در خانواده‌های پرجمعیت، الگوی تقسیم کار و تفکیک جنسیتی نقش‌ها بیشتر رعایت می‌شود و ساختار خانواده با الگوهای دینی هماهنگ‌تر است؛ یعنی هرچه خانواده کم‌فرزندتر باشد، زن تمایل بیشتری برای مستقل بودن دارد. در نتیجه، الگوی تفکیک جنسیتی نسل‌ها به هم می‌خورد. فرصت اشتغال زن در خانواده‌های کم‌فرزند بیشتر است و این به‌طور غیرمستقیم در ساختار خانواده تأثیرگذار است.

نکته دیگر این است که وابستگی عاطفی پدر و مادر به فرزندان موجب می‌شود تا سختی‌های زندگی را راحت‌تر تحمل کنند. میزان طلاق در اوایل ازدواج که هنوز فرزندی وجود ندارد، بیشتر است. نیز طلاق‌ها در



چهار یا پنج سال اول زندگی اتفاق می‌افتد. به علاوه فرزندآوری باعث بلوغ فکری پدر و مادر می‌شود. درواقع، هرچه تعداد فرزندان بیشتر باشد، والدین آن‌قدر سرگرم پرورش و امور آنها می‌شوند که دیگر فرصتی برای فکر کردن درباره مسائل اختلافی و مسائل شخصی خود ندارند؛ یعنی توجه به خود در خانواده‌های پرجمعیت کم است؛ زیرا مجبورند وقت زیادی برای فرزندان صرف کنند. در نتیجه فرصت زیادی برای انجام دادن امور شخصی خود پیدا نمی‌کنند و مشکلات در خانواده به وجود نمی‌آید.

رابطه بین تحولات جنسی و تعداد فرزندان

به نظر می‌آید بین میزان تعداد فرزندان و تحولات جنسی ارتباطی وجود دارد؛ زیرا زمان شور جنسی زن معمولاً از هفده سالگی تا حدود چهل سالگی است؛ زن در این بازه زمانی مطالبات جنسی دارد؛ اگر شور جنسی او با فرزندآوری مهار شود، یعنی انرژی‌های بدن او صرف زایمان و شیر دادن فرزند شود، شور جنسی او کاهش می‌یابد و در نتیجه مطالبه جنسی‌اش کم می‌شود؛ اما در جوامعی که خانواده‌ها تک‌فرزند، کم‌فرزند و بی‌فرزندند، یا دختر فرصت ازدواج پیدا نمی‌کند تا بخواهد به مادری فکر کند، مطالبات جنسی بالاست. زن می‌خواهد جوانی کند. در چنین جوامعی با اخلاق جنسی سختگیرانه، این زن به سختی مهار می‌شود. به نظر من، این که جوامع اروپایی از دهه ۱۹۶۰ به بعد هم با کاهش موالید مواجه شده‌اند و هم انقلاب جنسی در بین آنها رخ داده است. می‌تواند نشان از همبستگی این دو پدیده داشته باشد. از دهه ۱۳۷۰ تحولات جنسی در ایران نیز شیوع پیدا کرده است. پیش از این، در سال ۱۳۴۵ خانم فرمانفرما تحقیقی درباره روسپیان انجام داده است. وی نتیجه می‌گیرد که روسپیان افرادی با ضریب هوشی پایین و دارای خانواده‌هایی هستند که از نظر اقتصادی مشکل دارند. از این رو، به دلیل مشکلات معیشتی به این کار روی می‌آورند. پس از ایشان، تا سال ۱۳۸۵ تحقیق کاملی انجام نشده است. در سال ۱۳۸۵ آقای سعید مدنی، یکی از جامعه‌شناسان کشور تحقیقی در این باره انجام داده است. تحقیق او نشان



می‌دهد که در طی این چهل سال، معادله روابط نامشروع جنسی تغییر کرده است؛ روسپیان زنانی تحصیل کرده‌اند که مشکلات خانوادگی خاصی ندارند؛ بسیاری از آنها شوهر دارند و شوهرانشان از این کار آنها باخبرند؛ آنها این کار را مکمل معیشتی خود می‌دانند؛ ضریب هوشی این افراد پایین نیست و مشکلات روانی هم ندارند، بلکه این کار را انتخاب کرده‌اند؛ یعنی روسپی‌گری انتخابی است، نه اضطراری و برای حل ضرورت‌های اقتصادی. آقای مسعود ده‌نمکی در فیلم «فقر و فحشا» به این نکته توجه نکرده است که بین احساس فقر و خود فقر تفاوت وجود دارد. بسیاری از افرادی که به نان شب خود محتاج نیستند، خود را با دیگران مقایسه می‌کنند. برای نمونه، وقتی زنی می‌بیند همسایه یا یکی از اقوام او روزانه پنجاه هزار تومان خرج خود، و یا با فلان ماشین گردش می‌کند، او نیز وسوسه می‌شود و برای کسب پول به روسپی‌گری روی می‌آورد. افزون‌براین، امروزه با پدیده‌ای غیر از روسپی‌گری مواجهیم و وقوع روابط جنسی، بدون دریافت پول رواج یافته است. این پدیده روسپی‌گری نیست؛ بلکه روابط آزاد جنسی است و آمارها نیز نشان‌دهنده آن است که به مرحله هم‌جنس‌گرایی نزدیک شده‌ایم؛ اما با توجه به فضای فرهنگی اسلامی جامعه، برخی آمارها بدست نمی‌آید. به نظر می‌آید در جاهایی که ذهن زنان جامعه درگیر فرزندآوری است و برای مثال، خانواده‌ها سه یا چهار فرزند دارند، معمولاً با بزهکاری جنسی مواجه نیستیم. این نیازمند تحقیق است تا بررسی شود بزهکاری‌های جنسی بیشتر در چه طبقه‌ای از زنان وجود دارد. خانم دکتر الهه حجازی، اولین زن دکترای حقوق و جزا در ایران، در دهه ۱۳۴۰ در کتابی با عنوان جرائم زن در ایران بیان می‌کند که تمایلات بزهکارانه در زنانی که تجربه مادری ندارند، بیشتر است. به‌هرحال موضوع تحول در مناسبات جنسی نیازمند تحقیق و بررسی است. ما در آینده با خانواده‌هایی مواجه خواهیم بود که پیوندهای رحمی ندارند یا این پیوندها در آنها بسیار ضعیف است؛ فرزندان ما چقدر والدین خود ارتباط دارند؟ این مسئله‌ای است که در آینده با آن مواجه خواهیم شد.



رابطه بین تحولات جمعیتی و موازنه تعداد دختران و پسران

مسئله دیگر این است که در همه دنیا، موازنه تولد کمی به نفع پسرهاست؛ یعنی ۱۰۲ تا ۱۰۴ پسر در برابر ۱۰۰ دختر. اما اگر جامعه به سمت تک‌فرزندی برود، احتمال دارد این موازنه به هم بخورد. برای مثال، در کشورهایی مانند چین، هند و آذربایجان که سیاست‌های تک‌فرزندی داشتند، موازنه جمعیت دختر و پسر، زیاد تغییر می‌کند. در برخی از کشورها نسبت پسر به دختر ۱۱۷ به ۱۰۰ است؛ به‌ویژه در هند، تعداد پسران در سن ازدواج تا چند سال دیگر دو برابر تعداد دختران در سن ازدواج خواهد بود. این یک هشدار برای جامعه است؛ زیرا وقتی تمایل به فرزندآوری بیشتر کم شود، مردم از ابتدا جنسیت فرزند را پس از سونوگرافی انتخاب می‌کنند؛ به‌ویژه در جوامعی که به فرزند پسر بیشتر اهمیت می‌دهند. بنابراین، باید در این باره چاره‌اندیشی کرد؛ زیرا چه‌بسا مشکلاتی که امروزه کشورهای دیگر با آن درگیرند، در آینده در کشور ما نیز رواج یابد.

ضرورت توجه به مطالعات آینده‌نگرانه درباره مهاجرپذیری

با توجه به اینکه کشورهای اروپایی با مشکل کم‌جمعیتی مواجه‌اند، مجبورند کارگران مهاجر دیگر کشورها را بپذیرند. هنگامی که تعداد زیادی مهاجر وارد کشوری شود، بافت فرهنگی آن کشور به هم می‌خورد. برای مثال، یکی از مشکلات جامعه آلمان، جمعیت چندمیلیونی ترک‌های آن است. در کشور فرانسه به‌رغم اینکه سیاست تسامح دینی ندارند و هماهنگی فرهنگی برای آنها مهم است، حدود پنج میلیون مسلمان زندگی می‌کند. باید تصور کنیم که اگر در پنجاه یا صد سال آینده کشور ما دچار پیری جمعیت شود، آیا سیاست مهاجرت‌پذیری خواهیم داشت یا خیر؛ از چه کشورهایی باید مهاجر بپذیریم؛ از کشورهای سنی یا شیعه. بنابراین، باید درباره این مسائل مطالعات عمیقی انجام شود.



پرسش: به نظر شما، پس از مرحله شناسایی علل و عوامل تحولات جمعیتی، با توجه به موقعیت کشور، چه راهبردهایی را باید در نظر بگیریم تا اهداف مورد نظرمان تحقق یابد؟

پاسخ: در ابتدا باید پرسید که آیا این روند، قابل برگشت است یا خیر؟ با توجه به اینکه بسیاری از این تحولات در مقیاس جهانی در حال رخ دادن است و رسانه‌های مدرن، اعم از شبکه‌های ماهواره‌ای، اینترنت و... عوامل موجدۀ آن را در کل دنیا تبلیغ می‌کنند، چه بسا ما نتوانیم در مقیاسی ملی با این پدیده مقابله کنیم. بنابراین، باید خود را برای پیامدهای ناشی از کاهش جمعیت آماده کنیم. به فرض، اگر نتوانیم جلوی این روند را بگیریم، با چه مسائلی در آینده روبه‌رو خواهیم شد؟ برای تبعات سالمندی، مهاجرت‌پذیری و مسائل امنیتی چه راه‌حلی داریم؟ این یک سناریو است که باید به بررسی آن بپردازیم. یعنی همیشه باید این فرض را در نظر بگیریم که که نظام نتواند در مهار تحولات جمعیتی موفق شود؛ اما باید بتوانیم پیامدهای آن را بررسی، و خودمان را برای مقابله با آنها آماده کنیم.

ضرورت تشکیل شورای جمعیت

حال اگر فرض کنیم که این مسئله یک‌سری راهبردهای اجمالی دارد، یعنی تاحدودی بتوانیم در این تحولات تأثیرگذار باشیم، پیشنهاد می‌کنیم در کشور یک شورای جمعیت شکل بگیرد؛ یعنی کارشناسان و نخبگان رشته‌ها و عرصه‌های مختلف، مانند فقه با رویکرد حکومتی، اخلاق، تربیت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، مدیریت، سیاست و امنیت، سیاست‌گذاری اجتماعی، سیاست‌گذاری فرهنگی، بهداشت و دیگر عرصه‌های تخصصی باید باهم گفت‌وگو کنند و ابعاد مختلف این مسئله را با نگاهی تخصصی، و با رویکردی آینده‌نگرانه بررسی کنند و در نهایت یک بسته پیشنهادی ارائه دهند که بخشی از آن به طور مستقیم ناظر به جمعیت باشد؛ یعنی بیشترین راهبردهای ما مربوط به اموری است که بطور خاص مقولۀ جمعیتی نیستند، ولی در تحولات



جمعیتی تأثیرگذارند. برای مثال، الگوهای خانه‌سازی مانند طرح مسکن مهر بدین معناست که قصد دارید جمعیت زیادی را در فضای حدود شصت تا هفتاد متر، با یک اتاق، یک آشپزخانه و سالن پذیرایی جای دهید؛ این یک اتاق، محل استراحت پدر و مادر است؛ حال اگر این خانواده فرزند یا میهمانی داشته باشد، باید او را کجا بخواباند؟ آیا تصویری از این موضوع داریم؟ بنابراین، سیاست‌هایی که در کشور اعمال می‌شود، باید باهم هماهنگ باشند. فرهنگ آپارتمان‌نشینی اقتضای دیگری دارد و با جمعیت، ناسازگار است. فرهنگ توکل بر خداوند و رزاقیت الهی در جامعه اسلامی تأثیرگذار است؛ هنگامی که مردم رزق و روزی را از خداوند می‌دانند، یک‌نوع تأثیر در موضوع جمعیت دارد، و آن‌گاه که نگران خرج و رزق فرزندان، تأثیری دیگر دارد. پس باید گفتمان دینی را در جامعه رواج دهید تا تأثیرگذاری واقعی خود را نشان دهد. اینکه خداوند در مناسبات زندگی ما دخالت می‌کند؛ یا اگر استغفار کنید، خداوند از طریق اموال و فرزندان به شما کمک می‌رساند؛ اگر نماز شب بخوانید روزی‌تان زیاد می‌شود؛ یا اینکه غم رزق نداشته باشید و به خدا اعتماد کنید؛ این عوامل در تحولات جمعیتی تأثیرگذارند. از این‌رو، کارشناس حوزه کلام و فقه و کارشناس اخلاق باید در این شورای جمعیتی حضور داشته باشند تا بگویند چگونه باید اخلاق مردم را متحول کنیم.

در مسئله جمعیت نمی‌توانیم برخی از تحولات را اصلاح کنیم. برای نمونه، نمی‌توانیم مانع روند شهرنشینی شویم؛ ولی می‌توانیم به دولت پیشنهاد دهیم سیاست‌هایش را به‌سمت تمرکززدایی سوق دهد و صنایع را کوچک کند؛ زیرا وجود صنایع بزرگ بدین معناست که جمعیت باید از جاهای دیگر برای اشتغال به این مکان مهاجرت کنند. برای مثال، پارس جنوبی پنجاه هزار کارگر نیاز دارد که باید از شهرهای دیگر تأمین شود؛ ولی معدن منگنز در کنار روستای وناچ قم مانع از مهاجرت اهالی روستا شده است. اگر برخی از صنایع کوچک مانند بافندگی و ریسندگی ایجاد شود، سیاست دولت به‌سمت منطقه‌ای کردن صنعت است. نمونه دیگر



اینکه، گلیپایگانی‌ها می‌گویند الآن جمعیت گاوها با بیست سال پیش قابل مقایسه نیست. چرا؟ یک علت آن سیاست‌های دولت است. سیاست‌های بهداشتی به گونه‌ای تنظیم می‌شود که کسی در خانه‌اش گاوداری نداشته باشد؛ اما از طرف دیگر به صنایع بزرگ مانند شرکت پگاه اجازه می‌دهد تا دو هزار گاو از کشورهای خارجی وارد کند؛ در حالی که سیاست کشور هلند این گونه نیست و مأموران بهداشتی به خانه‌ها می‌روند و به آنها کمک می‌کنند؛ یعنی برای شما سود اقتصادی دارد که سه یا چهار گاو در خانه روستایی داشته باشید و دولت از این طرح حمایت می‌کند. کشور هلند این گونه خود را به قطب دامداری دنیا تبدیل کرده است. دولت درب خانه آنها محصولاتشان را می‌خرد و دیگر شخص دغدغه بازاریابی ندارد و این باعث می‌شود افراد به شهرها مهاجرت نکنند. پس صنایع و سیاست‌های بهداشتی و اقتصادی ما باید به سمت تمرکززدایی پیش رود. همچنین نظام آموزشی ما باید متحول شود؛ زیرا نظام آموزشی فعلی در خدمت زنانگی و مردانگی و خانواده نیست؛ یعنی عناصر مورد نیاز برای بازار کار را تربیت می‌کند اما برای خانواده تربیت نمی‌شوند. از این رو، باید نظام آموزشی‌مان را متناسب با ویژگی‌های زنان و مردانه، بازسازی کنیم.

برای نمونه، در دانشگاه روان‌شناسی پسران را به دختران آموزش دهیم تا بدانند وقتی وارد زندگی خانوادگی می‌شوند، همسرشان یک سری تفاوت‌ها با آنها دارد که باید آن را رعایت کنند. به پسران نیز باید ویژگی روانی دختران و قاعده زندگی کردن با آنها را بیاموزیم. اما امروزه وقتی دختران و پسران فارغ‌التحصیل می‌شوند، با سبک هیچ زندگی اقتصادی آشنا نیستند. دختران باید بدانند که اگر شوهر بیکار شد، چگونه باید رفتار کنند تا کمترین فشار به او وارد شود؛ چگونه به شوهر روحیه دهند و او را تشویق کنند تا به زندگی عادی برگردد. پسران نیز با قواعد زندگی آشنایی کافی ندارند؛ اگر دو فرزند پیدا کردند، زندگی را چگونه با این شرایط تطبیق دهند. پس باید نظام آموزشی رسمی در مدارس، و آموزش غیررسمی در رسانه‌ها اصلاح شود. این مسئله تنها درباره



موضوع جمعیت نیست؛ بلکه ساختارهای اقتصادی نیز باید متحول، و زندگی اقتصادی ما بر قناعت متکی شود. اگر بتوانیم الگوی سبک زندگی را تغییر دهیم و قناعت پیشه سازیم، بسیاری از مشکلات ما حل خواهد شد.

ضرورت تغییر در رویکرد سلامت

مسئله بعدی تغییر رویکرد سلامت است؛ زیرا کارشناسان حوزه سلامت، مردم را می‌ترسانند؛ متخصصان سلامت به‌طور رسمی اعلام کردند که فاصله بین دو فرزند باید پنج سال باشد و زیر بیست سال و بالاتر از ۳۵ سال بچه‌دار نشوید، و بیشتر از سه فرزند هم نداشته باشید. حال پرسش این است که اگر بهترین سن زادآوری بین ۲۰ تا ۳۵ سال است، تعداد فرزندان باید چهار نفر شود؛ درحالی‌که سه فرزند را پیشنهاد می‌دهند؛ چرا حاصل جمع و تفریق‌ها باهم نمی‌سازد؟ نکته دیگر اینکه، این فاصله پنج سال را بر چه اساسی به دست آورده‌اند؟ آیا در چنین موضوعاتی باید صرفاً بر اساس موازین پزشکی داوری کرد؟ مشکل جامعه ما این است که پزشک، متصدی مسئله جمعیت می‌شود و این خطاست؛ درحالی‌که اگر شورای جمعیتی داشته باشیم، کارشناس تربیتی فرصت می‌کند تا بیان کند که اگر فاصله بین فرزندان کمتر باشد، برای نشاط آنها بهتر است. برای مثال، اگر یکی از فرزندان پنج سال و فرزند بزرگ ده سال داشته باشد، فرزند بزرگ‌تر کمتر علاقه دارد با فرزند پنج‌ساله بازی کند؛ اما اگر فاصله بین آنها کم باشد، باهم هماهنگ می‌شوند و این برای نشاط فرزندان بهتر است. از این‌رو، باید در سیاست‌های ناظر به سلامت جامع‌نگرتر باشیم، در برنامه‌هایمان بومی‌سازی کنیم و بیانیۀ نهادهای بین‌المللی را وحی مُنزل تلقی نکنیم.

توجه به سیاست‌های تشویقی

سیاست‌های تشویقی باید به گونه‌ای باشد که پدر و مادر خودشان به این نتیجه است که فرزندآوری برای آنها



سودمند است. برای مثال، باید اولویت اشتغال را به کسانی داد که سرپرست خانوارند؛ اما این کار نباید از روی اجبار باشد. امروزه کارفرمای بخش خصوصی تمایل دارد از دختران مجرد برای کار استفاده کند؛ زیرا هم کمتر پول می‌دهد و هم آنها را بیمه نمی‌کند. اگر سیستم نظارتی فعال‌تر باشد، کارفرما مجبور می‌شود همه حقوق و مزایای آنها را پرداخت کند. از سوی دیگر، اگر کسی افراد مجرد را جذب بازار کار کرد، به جای اینکه ۲۳ درصد حق بیمه را کارفرما، و هفت درصد را کارگر بدهد، سی درصد را کارفرما پرداخت کند؛ اما اگر سرپرست خانوار را جذب بازار کار کرد، به جای ۲۳ درصد، پانزده تا هفده درصد از او بگیریم. در این صورت، کارفرما تمایل پیدا می‌کند تا افراد سرپرست را جذب کند. همچنین والدین قانع می‌شوند که اگر فرزندشان ازدواج کند، آینده شغلی بهتری خواهد داشت.

دولت باید توجه داشته باشد که سیاست‌های تشویقی پایدارتری برای خانواده‌ها در نظر بگیرد. برای مثال، اگر برای هر فرزندی یک سکه به عنوان تشویق در نظر بگیرد تا هزینه‌های بیمارستانی او تأمین شود، والدین چنین با خود می‌اندیشند که بعد از آن، باید ماهیانه چهل تا پنجاه هزار تومان خرج پوشاک فرزند کنند، و چون از نظر اقتصادی برای آنها مشکل است، کمتر استقبال می‌کنند. پس باید مشوق‌های پایدارتری داشته باشیم؛ مانند اینکه نگرانی از آینده را کم کنیم. برای نمونه، دولت ماهیانه برای فرزندان مبلغی را ذخیره کند تا وقتی به سن ازدواج می‌رسند، بتوانند با آن جهیزیه یا مسکن تهیه کنند؛ یعنی سیاست‌هایمان باید باعث تشویق به ازدواج شود. افزون‌بر این، باید فرهنگ ازدواج ساده را نیز ترویج کنیم.

نکته پایانی، تدوین الگوی بهره‌وری از منابع است. اگر ما به دنبال افزایش جمعیت باشیم، ولی دولت الگوی تخصیص منابع را تدوین نکند، در آینده با نابودی منابع طبیعی و اقتصادی در کشور مواجه خواهیم شد. بنابراین، وقتی مسئله‌ای مانند جمعیت را مطرح می‌سازیم، باید به جوانب مختلف آن توجه کافی داشته باشیم.





یک نگاه مقلدانه ای به زندگی غربی یا به زندگی اروپایی وجود داشته که به اینجاها منتهی شده و میراث آن به ماها رسیده؛ ما هم در یک برهه ای از زمان غفلت کردیم، کاری که باید انجام بدهیم انجام ندادیم. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای همایش ملی تغییرات جمعیتی و نقش آن در تحولات مختلف جامعه ۹۲/۸/۶